



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني

عزاداری از مصداق‌های شعائر

عزاداری و گریه بر مصائب اولیای خدا، اگرچه نه از اصول و نه از فروع دین است، اما بی ارتباط و التزام با برخی از اصول و فروع دین نیست. نخستین گام،

نشان دادن جایگاه این سنت دیرینه در مجموعه دین، روشن کردن این مطلب است که عزاداری برای اولیای خدا، عموماً، و برای سیدالشهداء، خصوصاً، چه جایگاهی در اسلام دارد. پاسخ به این سؤال، نزد شیعه، سهل است و آنان نیاز چندانی به کاوش در این باره ندارند. زیرا اصل امامت، توابع و لوازمی دارد که احیای نام و یاد امامان، از آن جمله است، و احیای مرام و منش ائمه (ع) جز از رهگذر تولّاً و تیرّاً ممکن نیست به یادآوری نیست که عزاداری برای امام حسین بارزترین تجسم عینی تولّاً و تیرّاً است. بنابراین، عزاداری و گریه، نقطه آغازی است که به احیای اصل امامت می‌انجامد و از آن جا اساس دین را استحکام می‌بخشد.

جز آنچه گفته شد، شایسته‌ترین عنوانی که می‌توان از قرآن برای عزاداری برای امام حسین (ع)، نشان داد، «تعظیم شعائر الهی» است: «و من يعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب». (۱) «شعائر»، جمع شعیره، به معنای علامت و نشانه است. قرآن کریم، خود برخی از مصداق این نشانه‌ها را بر شمرده است که: «صفا» و «مروه». (۲) و «شتری که برای ذبح در منی می‌برند» (۳) از آن جمله است وقتی ذبیحه حج در منطقه مقدس (صفا و مروه)، به دلیل ارتباط و انتساب آنها به خدا، از نشانه‌های او محسوب می‌شوند، به تنفیح مناط و به طریق اولویت، اولیای خدا، به دلیل ارتباط و انتساب بیشتر، مصداق‌های روشن‌تری برای شعائر الهی‌اند. از سوی دیگر تعظیم شعائر، طرقی دارد که شادمانی در ایام سرور اولیا، و حزن و عزاداری در سالروز مصائب آنان، از آن جمله است. اگر کعبه و صفا و مروه و منی و عرفات، که جملگی از جمادات اند، به حرمت ارتباط با آیین خدا و انتساب به او، احترام می‌یابند، آیا بزرگداشت دوستان و اولیای او تعظیم شعائر الهی نیست؟

غیر از سفارش به تعظیم شعائر الهی، توصیه پیامبر (ص) در قرآن به دوستی با خویشاوندان او، ریشه‌ای دیگر برای عزاداری است. خداوند در قرآن مجید از زبان پیامبرش و خطاب به مؤمنان می‌گوید: «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی». (۴) بدین ترتیب اجر رسالت، دوستی با خویشاوندان رسول است و اقتضای این دوستی، گریستن در مصیبت آنان و شادمانی در سرور آنان است.

حکم کلی گریه و عزاداری

حزن و گریه، از امور اختیاری نیستند تا مورد امر و نهی قرار گیرند. همان گونه که انسان‌ها - نوعاً - نمی‌توانند به اختیار و از سر عزم و تعهد، بگریند، وقتی مقدمات گریه در آنان حاصل شد، گریزی از گریستن ندارند. نهی از گریه، از جمله نهی‌های عبث و بی‌وجه است؛ مانند نهی از گذشت زمان مقدمات گریستن و در وضع و مکان گریه قرار گرفتن، در اختیار انسان است و بدین رو، می‌تواند مورد امر و نهی باشد؛ بنابراین در این جا مراد از نهی از گریستن، نهی از مقدمات آن است.

اصل گریه و عزاداری برای مردگان، مشمول اصل اباحه است و موضوع هیچ یک از نهی‌های شریعت نیست. غیر از آنچه در سیره نبوی آمده است، شواهد و دلایل روشنی بر تأیید این نوع از گریستن، در تاریخ اسلام دریافت می‌شود. در کتاب صحیح بخاری، روایاتی نقل شده است که بر اساس آنها، مردگان به جرم گریستن خویشان بر آنان، معذب می‌شوند: «انَّ الْمَيِّتَ كَيْدَبُ رِبُّكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». (۵) این روایت را خلیفه دوم از پیامبر (ص) نقل کرده است. او با نقل این حدیث، عایشه را از گریستن در عزای پیامبر (ص) پرهیز می‌داد. روایت دیگری نیز به پیامبر نسبت داده‌اند که در آن نیز مرده، به جرم نوحه بازماندگانش عذاب می‌شود: «يعذب في قبره بالثياحه عليه». (۶) این روایت را نیز عبدالله بن عمر، خطاب به عایشه در عزای شویش، نقل می‌کند. در کتب روایی، پاسخ عایشه به خلیفه دوم و فرزندانش نقل شده است. عایشه، در پاسخ به آن دو، آیه ۱۶۴ سوره انعام را می‌خواند: «ولا تزر وازره وزرٍ اخری» بدین ترتیب، عایشه به آنان می‌گوید: اگر عمل عزادار خطاست، نباید میت را عذاب کنند، و چون این سخن با نخستین قواعد عقلی و عدل الهی سازگار نیست، پس به‌حتم، سخن رسول‌الله نیست. فاضل نووی، از عالمان برجسته شافعی، در این باره می‌نویسد: «تمام این روایات از عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله نقل شده است. عایشه سخن آن دو را انکار می‌کرد و آنان را به فراموشی و خطا (در نقل روایت نبوی) منسوب می‌کرد و در این باره به این آیه استناد می‌کرد: «ولا تزر وازره وزرٍ اخری». (۷)

مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین پس از نقل سخن فاضل نووی، می‌افزاید: ابن عباس نیز این روایات را انکار کرده و بر خطای راویانش حجت آورده است. تفصیل این مطلب در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و شروع آن دو آمده است. عمر و عایشه در این موضوع، پیوسته، مخالف یکدیگر بودند. طبری در نقل حوادث مربوط به سال ۱۳ هجری در جلد چهارم تاریخ خود به نقل از سعید بن مسیب چنین آورده است: چون ابوبکر وفات

یافت، عایشه برای او مجلس سوگواری و گریه ترتیب داد. عمر بر در خانه او ایستاد و آنان را از گریه و عزاداری برای ابوبکر نهی کرد. زنان سوگوار از این نهی سرپیچیدند. عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و دختر ابوبکر را به نزد من بیاور. عایشه، چون این سخن عمر را شنید، گفت: اجازه ورود به خانه‌ام را به تو نمی‌دهم. عمر به هشام گفت: وارد شو، من به تو اذن می‌دهم. هشام وارد خانه شد و ام فروه، دختر ابوبکر، را به نزد عمر آورد. عمر او را به ضرباتی فرو کوفت و عزاداران چون چنین دیدند، پراکنده شدند.^(۸)

نویسنده «المحاسن الفاخره»، پس از نقل حوادث پیش گفته، چنین قضاوت می‌کند: «گویا عمر نمی‌دانست که پیامبر در ماجرای جنگ احد، گریه زنان انصار را شنید و مخالفتی نکرد و حتی گفت که حمزه، عمویم، امروز گریه کننده‌ای ندارد. گویا عمر این سخن پیامبر را نشنیده بود که فرمود: برای کسی مانند جعفر باید گریست و گویا عمر فراموش کرده بود که پیامبر (ص) او را از زدن زنان گریان در عزای رقیه، دختر رسول الله (ص)، منع فرمود.»^(۹)

غیر از همه این‌ها، کتب تاریخی و منابع روایی، مشحون است از فعل و قول و تقریر نبی که در آنها وجهی برای جواز گریه در عزای مؤمنان در گذشته است. از جمله، گریه آن حضرت در روز مرگ عم بزرگوارش، ابوطالب^(۱۰)، و در روز شهادت حمزه سیدالشهدا،^(۱۱) و جعفر^(۱۲) و زید بن حارثه^(۱۳) و عبدالله بن رواحه.^(۱۴) در بسیاری از منابع، درباره شدت گریه پیامبر (ص) در عزای حمزه، آمده است که آن بزرگوار چنان گریست که حالت غشی در او پیدا شد.^(۱۵)

همچنین در روز مرگ فرزندش، ابراهیم، بر جنازه او گریست. در آن حال، عبدالرحمن بن عوف گفت: «آیا شما نیز گریه می‌کنید؟» پاسخ پیامبر به او، پاسخ به همه آنانی است که گریه و عزاداری را ناپسند و بدعت می‌شمارند؛ فرمود: «قلب، اندوهگین می‌شود و چشم گریان و ما در هنگام عزاداری سخنی نمی‌گوییم که خدا را ناخشنود کند.» بنابراین، گریه چشم، تابعی از حزن قلب است. نمی‌توان قلبی محزون داشت، اما نگریست.^(۱۶) روایاتی نیز درباره گریه پیامبر بر قبر مادرش، آمنه، وارد شده است.^(۱۷) حاکم در مستدرک از گریه هر جمعه فاطمه (س) بر قبر حمزه خبر می‌دهد و می‌نویسد: «فاطمه رضی الله عنها در هر روز جمعه به زیارت مزار عمویش حمزه می‌رفت، نماز می‌گزارد و می‌گریست.»^(۱۸)

این سنت انسانی و دینی در زمان حیات رسول الله چنان مرسوم و رایج بود که کسی در جواز و استحباب آن شک نمی‌کرد؛ چنان که نوشته‌اند پس از ارتحال پیامبر (ص)، مردم می‌آمدند و بر سر قبر آن بزرگوار سخت می‌گریستند و کسی از یاران و پیروان آن حضرت، مردم را نهی نمی‌کرد.

این روایات فراوان و سیره منقول، دست محدث و محقق را برای توجیه یا تضعیف روایاتی که بر کراهت گریه و عزاداری بر مردگان و شهیدان دلالت می‌کنند، باز می‌گذارد. (۱۹)

ادله و انواع مخالفان

مخالفانی که برای گریه بر امام حسین (ع) وجهی شرعی نمی‌شناسند و به همین جهت، گریه و عزاداری برای آن سرور جوانان اهل بهشت را مکروه و مخالف با روح دین می‌دانند، همه در یک موضع نیستند. در این جا، گروه‌های مخالف با عزاداری را در سه دسته قرار می‌دهیم و درباره هر گروه، جداگانه سخن می‌گوییم. گروه نخست، کسانی هستند که از موضع سلفی گری سخن می‌گویند و برای مخالفت خود با عزاداری، وجوه شرعی، تاریخی و روایی می‌تراشند. گروهی نیز برای گریه و عزاداری در مصائب امام حسین (ع) توابع و پیامدهای سوء سیاسی می‌بینند. مخالفت گروه سوم از مواضع تفسیرهای عرفانی و صوفیانه است. شرح و تفصیل عقاید گروه‌های پیش گفته بدین قرار است:

۱. مخالفت از موضع شرعی

پیروان مذهب وهابیت و شاگردان ابن تیمیه برآنند که گریه و عزاداری برای امام حسین (ع) یا هر متوفای دیگر، بدعت در دین و انحراف از سنت نبوی و سیره سلف است. ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم، معروف به «ابن تیمیه»، از عالمان حنبلی، با استناد به برخی آیات و گوشه‌هایی از سیره رسول الله و اصحاب نامدار او، به مخالفت با بسیاری از عقاید شیعی برخاست. پس از او شاگردش، «ابن القیم»، عقاید وی را رواج داد و در کتاب «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» بر حجم و نفوذ اندیشه‌های استاد افزود. از همان زمان، کتاب‌های بسیاری در نقد و رد افکار ابن تیمیه، از سوی عالمان شیعه و سنی نوشته شد. از آثار عالمان شیعی می‌توان از «احقاق الحق» قاضی نور الله شوشتری، «عبقات الانوار» میرحامد حسین، «الغدیر» علامه امینی و «المراجعات» سید عبدالحسین شرف الدین یاد کرد. دانشمندان اهل سنت نیز کتاب‌های بسیاری در نشان دادن انحرافات فکری ابن تیمیه نگاشتند که یاد کرد آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. به هر روی ابن تیمیه و پیروان او، (معروف‌ترین آنها محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶ - ۱۱۱۵ هـ.ق)) از سرسخت‌ترین مخالفان گریه و عزاداری برای شهیدان، به ویژه حضرت سیدالشهدا هستند.

آنچه پیش از آن گفته آمد و پاره‌های روشنی از سنت نبوی و پاسخ‌های متین مؤلفان شیعی و سنی به عقاید سلفی‌ها، این قلم را از شرح و بسط بیشتر معاف می‌کند. همین قدر

می‌افزاییم که مخالفت با گریه، عزاداری، توسل، زیارت و شفاعت خواهی، در واقع منازعه بایخش‌های مهم و محکمی از شریعت است که ریشه در قرآن و سنت دارند. ابن تیمیه و شاگردان او در توجیه افکار خود، به بخش‌های ضعیفی از سنت و سیرهٔ سلف تمسک می‌کنند؛ اما آنان اگر بخواهند بر عقاید خود باقی بمانند، باید بخش‌های بیشتر، مهم‌تر و مستندتری از سیره و سنت نبوی را انکار کنند.

مهم‌ترین و اساسی‌ترین سخن این گروه، آن است که گریه و نوحه برای کسی از مردگان یا شهیدان، بدعت است و هیچ سابقه و سابقهٔ دینی - نه در نصوص و نه در سیرهٔ سلف - وجود ندارد. روشن است که حتی اگر یک سخن مستند و یا یک واقعهٔ تاریخی، نقل و اثبات شود که در آن بر تعزیت و نوحه‌گری بر شهیدی از شهیدان یا مرده‌ای از مردگان، صحه گذاشته شده باشد، فرضیهٔ بدعت‌انگاری آنان مخدوش و سست خواهد شد. حال آن که همهٔ تاریخ اسلام، بنا بر کهن‌ترین منابع و واثق‌ترین راویان، شاهد وقوع چنین نوحه‌گری‌ها و عزاداری از سوی اولیا و حتی پیامبر خدا بوده است. باید در نظر داشت که این گروه قائل به حرمت اند و قائلان به حرمت باید دلایل بسیاری اقامه کنند. در مقابل، کسانی قرار دارند که می‌توانند ضمن تمسک به اصل «اباحه»، به یک دلیل نقلی نیز بسنده کنند. حال آن که صدها هزاران دلیل و برهان بر این قضیه دارند.

از آن جا که دربارهٔ این گونه مخالفت‌ها و این دسته از مخالفان، آثار و تصنیفات فراوانی به قلم عالمان برجستهٔ اسلامی نوشته شده است و در همین مجموعه نیز، مستندات بسیاری حاضر آمده است، نقد و بررسی آرای گروه نخست را همین جا و می‌نهییم و خوانندگان را به مطالعهٔ آثاری همچون «احقاق الحق»، «المراجعات» و «المحاسن الفاخره» ارجاع می‌دهیم.

۲. مخالفان سیاسی

گروهی از مخالفان گریه و عزاداری برای امام حسین (ع)، مخالفت خود را بر اقتضائات و احکام و عقاید شرعی بنا نمی‌کنند؛ بلکه برای ذکر مصائب امام (ع)، پیامدهای سوئی بر می‌شمارند(!) که احتراز از آن را برای حفظ وحدت کیان اسلامی واجب می‌دانند. این گروه معتقدند برگزاری مجالس عزا، به ایراد سخنانی می‌انجامد که در آنها طعن و لعن برخی اصحاب وجود دارد و همین مایهٔ اختلاف و نزاع بین مسلمین می‌شود. ابن حجر در «الصواعق المحرقة» از غزالی نقل می‌کند که گفته است: «بر واعظ، و غیر واعظ، نقل کشته شدن حسین (ع) و حکایات مربوط به آن و نیز نقل مشاجرات و مخاصمات میان صحابه

پیامبر، حرام است؛ چرا که بن کار موجب گستاخ شدن بر برخی صحابه و طعن بر ایشان می‌شود، در حالی که آنان از بزرگان دین اند...» (۲۰)

بدین ترتیب نباید از مصائب اهل بیت (ع) و قصه پر آب چشم عاشورا سخن گفت؛ چرا که در این سخن، قدح اصحاب هست و ذم بسیاری از راویان و مشاهیر صدر اسلام؛ در روزگار ما نیز این سخن به گونه هایی گفته می‌شود. کسانی از سر دلسوزی یا غفلت، بر این باورند که برای حفظ وحدت مسلمین و یکپارچگی جهان اسلام، باید از ذکر و نقل پاره‌ای از حوادث صدر اسلام، چشم پوشید و اصل «تبرا» را یکسره به کناری نهاد. این سخن، اگرچه یکسره باطل نیست و گاه باید به اقتضای زمان و مکان، شیعیان به عزاداری‌های خود، شکل معتدل تری دهند، اما نمی‌توان آن را تا آن جا پذیرفت که حقایق تاریخی و گوهر دین و مسلمات شرعی را از یاد برد.

امامان (ع) و بزرگان شیعه، در حساس ترین سال‌ها و قرون تاریخ، ذکر مصائب ابا عبدالله (ع) را متوقف نکردند و همواره به تناسب و اقتضای زمانه و زمینه، به وظیفه عزاداری خود برای امام حسین (ع) عمل کردند. البته باید پذیرفت که شکل هایی از عزاداری و تعزیه خوانی برای حضرت سیدالشهداء، نه منفعت، که زیان‌های بسیاری در پی داشته است؛ اما همه این زیان‌ها، ناشی از شکل خاص عزاداری بوده است، نه اصل آن.

اما درباره سخن غزالی، که روایت مقتل حسین (ع) را بر اهل خطابه تحریم کرده و فتوای خود را به حفظ حرمت صحابه و قوام دین مستند نموده است، سخن بسیار می‌توان گفت؛ از جمله این که اگر این استدلال را بپذیریم، آن گاه باید در هر مسأله‌ای که میان مسلمین پدیدار می‌گردد و نزاعی بر می‌انگیزد، سکوت کرد و از بیم اختلاف و منازعه، حق را تنها گذاشت. قصه دردناک کربلا، ثمره همین سکوت‌ها و مجامله‌هاست. اگر مسلمانان می‌ایستادند و جبهه حق را از حضور و سلحشوری خود می‌آکنند، هرگز کار به عاشورا نمی‌کشید و اگر شیعه نیز از عاشورا به بعد، همان گونه رفتار می‌کرد که مسلمانان نخستین در سقیفه و جمل و صفین عمل کردند، تاریخ پر از جنایات و خبائث باطل گرایان می‌شد.

دیگر آن که شیعیان به اختیار و اجتهاد خود به این موضع و عملکرد نیفتادند که به اختیار و اجتهاد خود از آن دست کشند. در همین مجموعه، خواننده، روایان و اخبار بسیاری را از نظر می‌گذرانند که همگی، به ذکر مصائب امام حسین (ع) توصیه و تأکید کرده‌اند.

از همه این‌ها گذشته، مجالس عزای حسینی، در طول تاریخ، به مثابه کلاس‌های درس برای توده‌های مردم بوده و آنان را با احکام و عقاید دینی، تاریخ، رجال، سیاست و صدها

موضوع دینی و غیر دینی دیگر آشنا می‌کرده است. این مجالس، مهد پرورش انسان‌های تقوا پیشه، خدا ترس و حق طلب است و تعطیل کردن آنها، به معنای حذف بخش مهمی از دستگاه آموزش دینی است. در عین حال نباید به گونه‌ای عمل کرد که دشمنان اسلام و انسانیت، سوء استفاده کنند و همین مقدار همدلی و وحدتی که میان مسلمان‌ها است، منهدم گردد. باید پذیرفت که برخی انواع عزاداری، در نهایت به سود دشمنان اسلام تمام می‌شود و آب در جوی کسانی می‌ریزد که نه به ادامه حیات شیعه راضی‌اند و نه از وجود دیگر شاخه‌های مسلمین، دل خوش دارند.

از سویی، کسانی مانند غزالی، که چنین نصیحت‌های عامه پسندی را در آثار خود بسیار دارند، آن جا که به نزاع با فرقه‌های مخالف خود بر می‌خیزد، هیچ یک از این دست ملاحظات و آسان‌گیری‌ها را روا نمی‌دارند. آگاهان به مباحث کلامی و آشنایان با تاریخ تمدن اسلامی، نیک می‌دانند که غزالی و همفکرانش، در مبارزه با عقاید شیعی - به ویژه فرقه اسماعیلیه - از هیچ تلاش و ترفندی دریغ نکردند. آیا اگر نسخه تسامح و مدهانه سود بخش است، او نباید این همه در رد روافض و قائلان به امامت، کتاب نمی‌نوشت و آنها را به خلیفه عباسی یا سلطان سلجوقی تقدیم نمی‌کرد؟

به هر روی، نگارنده نیز بر این عقیده است که در حال حاضر هیچ اصل و فرعی، به اندازه حفظ وحدت مسلمین، اهمیت و رواج ندارد؛ اما بر این گمان نیست که ذکر مصائب امام حسین (ع) و برپایی مجالس عزاداری در برخی از شکل‌های آن، موجب هدم وحدت و از هم گسیختگی شیرازه امت اسلام است.

۳. مخالفت از موضع عرفان
گروهی گریه و اقامه مجالس عزا را برای مرده - هر قدر که بزرگ باشد - انحراف در عقیده می‌دانند و استدلال می‌کنند که چنانچه انسانی از بند تن رست و به جوار حق پیوست، جا دارد که برای او شادمانی بر پا کرد و وصال او را جشن گرفت؛ زیرا به مرگ یا شهادت، او را به آرزوی دیرینه‌اش، که همانا اتصال به عالم معنا و آرمیدن در جوار حق است، رسانده است؛ چنان که مسیحیان روز شهادت عیسی (ع) را جشن می‌گیرند و شادمانی می‌کنند. این عمل مسیحیان، نشان می‌دهد که آنان شهادت را برای عیسی (ع) خیر و موفقیت می‌دانند، نه شکست و نافرجامی.

سخنگوی این دیدگاه، در میان علمای اسلامی، مولوی است. وی در دفتر ششم مثنوی، حکایت شاعری را نقل می‌کند که روز عاشورا وارد شهر حلب شد و چون از آداب و رسوم

مردم آن شهر بی خبر بود، از نوحه و عزای آنان در ماتم حسین (ع) در شگفت ماند. تا این که از مردم پرسید و خواست که این بزرگی را که برای او چنین ماتم گرفته‌اند، به او بشناسانند. قصد شاعر، آن بود که برای آن عزیز از دست رفته، مرثیه‌ای بسازد. مردم به شاعر غریب گفتند که امروز، سالروز شهادت حسین بن علی (ع) است. مرد شاعر گفت: او که قرن‌ها است مرده است؛ گذشته از آن، اگر ماتم می‌گیرید و عزاداری می‌کنید، برای خود کنید که او در چنین روزی، شادمانه‌ترین واقعه زندگی خود را تجربه کرده است:

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان

زآنکه بد مرگی است این خواب‌گران

روح سلطانی ز زندانی بجست

جامه چه درانیم و چون خاییم دست

چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند

وقت شادی شد چو بشکستند بند

سوی شادروان دولت تاختند

کنده و زنجیر را انداختند (۲۱)

به اقتضای این عقیده شگفت و شاد، باید برای همه کسانی که دنیا را پشت سر گذاشته‌اند، شادمانی کرد.

در برابر این عقیده باید گفت که اولاً «دنایای مسیحی که این شهادت را جشن می‌گیرند، روی همان اعتقاد خرافی است که می‌گویند عیسی کشته شد تا بار گناه ما را بر دوش کشد؛ بنابراین، مرگ او موجب سعادت و متضمن خوشبختی ما در آخرت است؛ ثانیاً این همان فرق اسلام و مسیحیت تحریف شده است. اسلام دین اجتماعی است و مسیحیت، دینی است که همه آن چیزی که دارد، اندرز اخلاقی است. از طرف دیگر، گاه به یک حادثه از نظر فردی نگاه می‌کنیم و گاه از نظر اجتماعی. از نظر اسلام، شهادت حسین بن علی (ع) از دیدگاه فردی، برای شخص امام (ع) یک موفقیت بود و خود حضرت می‌فرمود: حُطَّ المَوْتِ عَلٰی وُلْدِ اَدَمَ، مَخْطُ القَلَادَةِ عَلٰی خَيْدِ الفِتاہِ و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف. (۲۲) از نظر شهید، شهادت، موفقیت است. امام علی (ع) آن گاه که تیغ خوارج بر فرق مبارکش فرود آمد، فرمود: و الله ما فجانی من الموت وارد کرهته او طالع انکرته و ما کنت الا کقاربٍ وردٍ و طالبٍ وجد. (۲۳) اما اسلام، طرف دیگر را هم لحاظ می‌کند و قضایا را همیشه از منظر شخصی نمی‌نگرد. آیا جنبه اجتماعی عاشورا از جنبه شخصی آن تفاوت نمی‌کند؟

حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به کسانی که مرتکب آن شدند، مظهر یک انحطاط در جامعه اسلامی بود. لذا همواره باید زنده بماند و یادآوری شود تا دیگر تکرار نگردد.» (۲۴)

افزون بر همه این‌ها، مسلمانان چگونه و به چه بهانه‌ای می‌توانند در شهادت فرزند پیامبرشان به عزا نشینند و آن را زنده نگه‌دارند، در حالی که پیامبر

اسلام (ص) حتی هنگام ولادت حسین (ع) و سال‌ها پیش از وقوع حادثه عاشورا، براو گریست و، بنا بر اخبار بسیاری که در کتب فریقین جمع است، بارها حالت حزن و اندوه از خود نشان

داده است: «ابن سعد از شعبی چنین روایت کرده است: علی در راه صفین از کربلا گذشت و چنان گریست که خاک از اشکش نمناک شد. فرمود: به نزد رسول خدا (ص) رفتم در حالی

که می‌گریست. گفتم: پدر و مادرم قربانت ای رسول خدا، چرا می‌گری؟ پیامبر فرمود: جبرئیل هم اینک نزد من بود و مرا خبر داد که فرزندم حسین بر کناره فرات و در سرزمینی به نام

«کربلا» کشته می‌شود. آن‌گاه جبرئیل، مشت‌های از خاک کربلا را فرا آورد و به من بویاند.» (۲۵)

بنابراین، شیعه برای گریه بر حسین و عزاداری و اقامه مجالس نوحه برای آن سید و سالار شهیدان، نه تنها مستظهر به روح و اندیشه‌های دینی است، بلکه برای توجیه و تصحیح عمل خود، نصوص بسیاری را می‌تواند از سنت و سیره نبوی نشان دهد.

سخن آخر در این باره آن است که ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین (ع)، علاوه بر آن که ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را

نصیب دین و دینداری کرده است. این موضوع، یعنی فلسفه و فواید عزاداری برای امام حسین (ع)، خود مقوله دیگری است که نیاز به فحص و مجال فراخ‌تری دارد. آنچه تاکنون

گفته آمد، نشان دادن ریشه‌های این مسأله در متون روایی و نصوص دینی و پاسخ به انواع مخالفان آن بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱ - حج / ۳۲.

۲ - بقره / ۱۵۸.

۳ - حج / ۳۶.

۴ - ثوری / ۲۳.

۵ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۰.

۶ - سنن نسایی، ج ۴، ص ۱۶.

۷ - شرح صحیح مسلم المطبوع فی هامش شرحی القسطنی و زکریا الانصاری، مجلد الخامس، ص ۳۱۸، به نقل از: سید عبدالحسین شرف الدین، المحاسن الفاخره، مطبعه النعمان، النجف، ص ۱۷، و منتهی الامال، تاریخ حضرت سیدالشهداء،

خاتمه.

۸ - المحاسن الفاخره، ص ۱۷.

۹ - همان.

۱۰ - ر.ک: سیره حلبی، باب ابی طالب و خدیجه، ص ۴۶۲، به نقل از المحاسن الفاخره، ص ۱۳. مؤلف المحاسن، منابع بسیاری برای این خیر و خیرهای پس از آن نقل می‌کند.

۱۱ - سیره حلبی، جزء ۲، ص ۳۲۳، به نقل از همان.

۱۲ - همان.

۱۳ - همان.

۱۴ - همان.

۱۵ - همان.

۱۶ - صحیح بخاری، الجزء الاول، ابواب الجنائز، ص ۱۵۵. تشبیه گریه چشم به حزن قلب، برای آن است که معلوم شود آن دو در حکم (جواز) یکسانند و چنان که بر یکی (حزن قلب) حرجی نیست، دیگری نیز همین حکم را دارد.

۱۷ - حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سهودی، وفاء الوفاء ج ۲، ص ۱۱۲.

۱۸ - وفاء الفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

۱۹ - مرحوم علامه امینی در «الغدیر»، سید شرف الدین در «المحاسن الفاخره» و آیت الله سبحانی در «آئین و هابیت»، به پاره‌ای از روایات اشاره کرده و پاسخ گفته‌اند.

۲۰ - الصواعق المحرقة، ص ۲۲۳.

۲۱ - مثنوی معنوی، نسخه نیکلسون، دفتر ششم، ابیات ۷۹۹ - ۷۹۶

۲۲ - بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ اللهوف، ص ۲۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۵؛ کشف النعمه، ج ۲، ص ۲۹.

۲۳ - بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۴؛ فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۸۷۵.

۲۴ - شهید مطهری، حماسه حسنی، ج ۱، ص ۹ - ۱۲۸، با تلخیص و تصرف.

۲۵ - قندوزی، ینابيع الموده، باب ۶۰، احادیث وارده در شهادت امام حسین (ع).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی